

البته توجه داریم که به این صورت قرار دادن هواپیماها روی باند تحت عنوان "آماده باش" توجیه میشود. ولی این چگونه آماده باشی است که با کوچکترین خرابکاری از داخل و یا خارج نتایج فاجعه انگیزی بدنبال خواهد داشت حمله نظامی آمریکا و اسرائیل را در ژوئن ۶۷ بیاد داریم. صدها هواپیما قبل از پرواز در روی زمین نابود شدند. آیا باید اجازه دهیم که دو مرتبه این بلا توسط آمریکا بر سر ما بیاید.

ظاهراً گزارشی در این مورد توسط پرسنل مبارز به مسئولین امر داده شده است که با تعلل و بی مسئولیتی با آن برخورد کرده اند.

۲- انفجار پایگاه ایلام که در اخبار ساعت ۱۴ روز دوشنبه گفته شد توضیح اینکه این پایگاه جزو سلسله پایگاه‌هایی بوده است که برای آمریکائیا به لحاظ تکنولوژیکی ارزش فراوان داشت، پس از انقلاب پرسنل انقلابی رئیس این پروژه را دستگیر و به مقامات تحویل میدهند، اما نامبرده به سرعت آزاد شده و توسط ایادی آمریکا از ایران خارج میشود.

بارها آمریکائیا تلاش نمودند که وسایل مهم و ارزشمند این پایگاهها را خارج کنند و در صورت عدم امکان آنها را نابود کنند. یک نمونه آن چند ماه پیش توسط مامورین فرودگاه کشف و در مطبوعات منعکس شد.

حفاظت این مرکز و مراکز مشابه آن همواره بدوش همافران و درجه داران انقلابی بوده است. گرچه سازشکاران پس از انقلاب در زیر ماسکهای جدید چندین بار خواستند که به بهانه‌های مختلف پای آمریکائیا را به این مراکز باز کنند ولی هر بار با مقاومت فشرده‌تری از جانب پرسنل انقلابی مواجه میشدند. تا سرانجام آمریکائیا بوسیله ایادی شان توانستند در روز دوشنبه ۹/۳ این پایگاه را نابود کنند.

همچنین گفته میشود که دو هفته پیش همافران پایگاه ایلام نامه‌ای به فرمانده خود نوشته و در آن نسبت به امر حفاظتی پایگاه هشدار داده بودند که تا هنگام انفجار از جانب فرمانده بی پاسخ مانده بود و لذا تدابیر لازم اتخاذ شد.

در این موقعیت وظیفه پرسنل انقلابی چیست؟ آنها هشدار دادند

ولی فرمادهان بخاطر وابستگی و ضدیت با انقلاب به این زنگ خطرها توجهی ننمودند . با توجه به اینکه در این شرایط حساس بیم آن می‌رود که آمریکا بخواهد ضربات نظامی وارد کند در موارد مشابه آینده چه باید کرد؟

ایجاد "شوراهای آماده‌باش" زیر نظر

پرسنل انقلابی در ارتش را پیشنهاد می‌کنیم

از این نظر ما با تاکید بر اینکه حسب فرمان امام خمینی تمام دستگاهها و سازمانهای ما بایستی اساساً " علیه دشمن اصلی (امپریالیزم آمریکا) سازمان یابند پیشنهاد می‌کنیم که

۱- کلیه پایگاهها و دستگاههای اطلاعاتی و رادار ویژه پایگاه هوایی در فوول از جهت رسوخ امپریالیستها هویا بررسی و علیه خود آنها گونه‌های انقلابی تحدید سازمان شوند .

۲- کلیه مدارک و اسناد ننگین حاسوسی و وابستگی در این مراکز بهر قیمت حفظ و در معرض افکار نعام ملت ایران فرار گیرد .

۳- بمطور خشی کردن هر توطئه امپریالیستی آمریکائی "شوراهای آماده باش" در کلیه پایگاهها و پادگانهای ارتش و مخصوصاً " نیروی هوایی زیر نظر پرسنل انقلابی (علی‌الخصوص درجه داران و هم‌امران و سرباران و افسران حره) ایجاد گردد .

هشدارى پير امون چپ روى و چپ نمائى

www.KetabFarsi.com



هشدار پیرامون چپ روی و چپ نغاشی یک تهدید انحرافی در کل جنبش انقلابی ایران

این تهدید چیست ؟

مطلق کردن تضاد با سیستم حاکم و نادیده گرفتن مطلق مرزهای وحدت با بورژوازی کوچک که چیزی جز اپورتونیسم و انحراف نیست و نهایتاً " به سود امپریالیسم خواهد بود .

در شرایط موجود ، هر نیروی انقلابی میتواند بیرحمانه بر تعایلات و خصایص ارتجاعی بتازد ، و به هر زبانی که می خواهد بر آن انتقاد کند . می تواند مرزهای بسیار مشخصی میان خود و آنچه سازش ناکردنی است ترسیم کند ، میتواند دقیقاً " معلوم کند که چه تعایلات و نیروها و افرادی را چرا و به چه دلیل ناپسند و مذموم میدارد ، می تواند اکیدا " و عمیقاً " از سازش و سازشکاری مجدد با امپریالیست ها پرهیز داده و سد افشاگرانه بسیار قطوری نیز در این راه ایجاد کند

اما مطلق کردن تضاد با سیستم حاکم ، چنانکه گوئی اوضاع مطلقاً " هیچ تغییری نکرده و " فقط جای عکس ها عوض شده " نه تنها مبین یک تجزیه و تحلیل اشتباه ، بلکه حاکی از رهنمودهای بس خطرناکی است که سلطه مجدداً امپریالیسم را عملاً " بسیار هموارتر خواهد نمود . بنابراین مساله هرگز این نیست که یک نیروی انقلابی از اصول عقیدتی و سیاسی خود عدول کند ، بلکه مساله اینست که چگونه راه را برای تحقق این اصول باز نموده و از اینکه عملاً " جاده صاف کن امپریالیستها باشد اجتناب ورزد .

اگر تغییرات سیاسی انجام شده را نادیده بگیریم ، طبعاً " پشتوانه عظیم توده ای و حقانیت سیستم را نادیده انگاشته ایم .

اکنون اجازه بدهید قبل از ادامه این بحث ، به چند سؤال پایه ای

سؤال ۱ - آیا وضعیت موجود دقیقا " همان وضعیت گذشته است و فقط جای عکس ها عوض شده ؟

ما علیرغم انتقاداتی که به سراسر نظام موجود داریم ، صراحتا "باین سؤال پاسخ منفی میدهم . اگر چه باز هم مثل چند سال گذشته یکی از نخستین زندانیان سیاسی ایران از برادران خود ماست که باز هم طعم شکنجه را به سختی چشیده است ، اگر چه باز هم مثل گذشته در زیر انبوهی از فشارهای روز افزون بسر میبریم ، اگر چه حاصل خونهای ما را اکنون بسیاری میوه چینان درومی کنند و اگر چه ... لیکن اگر نخواهیم که قوتها و سرمایه ما فقط ضعف ها و بی مایگی دست راستی ها باشد ، و اگر بپذیریم که کسی که بنای خود را فقط بر پایه ایرادات و بنیاد سست سایرین استوار می کند ، سرانجام هیچ قوام و دوامی نخواهد کرد ، چیزهای دیگری هم هست یعنی این هم هست که سلطه سیاسی سرمایه داری وابسته و رژیم دست نشانده آن سرنگون شده و طبقات جدیدی قدرت سیاسی را تصدی می کنند . طبعاً " شک نیست که مساله اصلی سلطه اقتصادی - نظامی و سایر نحوه های نفوذ سیاسی امپریالیستها و ایادی آنهاست . یعنی همان چیزهایی که اگر ریشه کن نشوند ، دوباره وضعیت سابق به اشکال دیگری تکرار خواهد شد . و این مطلبی است که بوسیله ما بارها و بارها چه قبل و چه بعد از قیام بهمن ماه (بطور رسمی و علنی) تکرار شده است .

لیکن اگر تغییرات سیاسی انجام شده را نادیده بگیریم و بخواهیم عمادا " با سیستم موجود نیز چنان برخورد کنیم که گویا فقط جای عکسها عوض شده است ، طبعاً " پشتوانه عظیم توده ای ، مشروعیت و حقانیت (ولو موضعی) سیستم را نادیده انگاشته و به مواضعی انحرافی در خواهیم غلطید ، گو اینکه هیچکس ، حتی چپ نمایان افراطی نیز در عمل نمی توانند منکر این واقعیت شده و ناگزیر می شوند تئوریهای خود را به گونه ای پراگماتیک زیر پا بگذارند . زیرا این برخورد که گویا تضاد آنها با سیستم موجود مطلق شده و به تعارض رسیده ، با واقعیات توده ای سخت در تعارض است . اینجاست

که دیده می شود بسیاری از آنها که امروز فتوای جنگ و اقدام مسلحانه علیه " رژیم خمینی " میدهند در دوران شاه سنگر مبارزه مسلحانه را بدلیل فقدان شرایط عینی یا ذهنی ترک میکردند . بحثی که اگر شاه فرضاً " باز گردد ، مجدداً " تکرار خواهد شد .

ممکن است عده ای برای توجیه مطلق کردن تضادشان با سیستم معتقد باشند که حالا ما در اتمسفر دقیقاً " فاشیستی بسر میبریم . حال اینکه فاشیسم به معنی علمی و فنی آن (و نه به معنا و اصطلاح رایج) حاکی از دیکتاتوری عریان تروریستی سرمایه داری و بویژه سرمایه داران فوق ارتجاعی جناح مالی است که طبعاً " به این معنی در ایران کنونی مورد ندارد .

این مطلب را که فقط جای عکسها عوض شده را می توان بسادگی از محکومیت ترورهای نوع فرقان بوسیله " عموم نیروهای سیاسی و انقلابی دریافت . زیرا در حالی که بطور استراتژیک هنوز هم مبارزه مسلحانه ضد امپریالیستی حقانیت خود را داراست در فاز کنونی ، مبارزات افشاگرانه سیاسی از تقدم عملی برخوردار بوده و عمل تهاجمی مسلحانه (البته اگر عمل را بخاطر نفس عمل نخواسته باشیم) مقبولیت ندارد .

از این مطالب الزاماً نتیجه میشود که مطلق کردن تضاد با سیستم حاکم امری چپ روانه و نامعقول بوده ، و قهر بطور کلی نتایجی جز آنچه ترورهای نوع فرقان بهار می آورد نخواهد داشت . این سیاست درست به همان اندازه مطلق کردن وحدت و ندیدن اختلافات و ایرادات و نقایص ، مذموم و ناپسند است . و فراموش نکرده ایم که اپوربویسم در جوهر اجتماعی خود از نوعی کم بها دادن یا بیربها دادن به عنصر بورژوازی یا کارگری سرچشمه می گیرد ، که در حرکت سیاسی به نقض اصول مسلم ناظر بر حرکت استراتژیک ما منتهی میشود . اصولی که ضدیت تمام عیار با بورژوازی (غیر وابسته) و بویژه با بورژوازی کوچک یکی از بدیهیات آن است .

امپریالیسم برای تثبیت نفوذ خود یا باید به تضادهای فرعی دامن زده ، و یا از دامن زدن به آنها استقبال کند

سؤال ۲ - تثبیت نفوذ امپریالیسم از چه کانالهایی صورت میگیرد؟
با توجه به تضاد اصلی که همچنان ما بین خلق و امپریالیسم است،
امپریالیسم نفوذ ریشه‌کن نشده خود را بطور توأم از کانالهای زیر بازسازی
خواهد نمود.

۱- تکیه بر روی خصائص ارتجاعی بورژوازی کوچک بویژه بخش سنتی
آن که در حال حاضر از ارجحیت سیاسی برخوردار است. با توجه به اینکه
می‌دانیم خصائص ضد امپریالیستی ترقیخواهان این بخش، سطحی و گذرا
و غیر ریشه‌ای بوده و در جریان حرکت و برخورد با معضلات اجتماعی که
حل آنها از او ساخته نیست، تحت الشعاع جنبه‌های ارتجاعی واقع میشود.
۲- تکیه بر روی عنصر لیبرالیسم اقتصادی، بورژوازی متوسط از طریق
نفوذهای کم‌رادی و وابسته سازی اقتصاد.

۳- برای تسریع پروسه‌های اتکالی هردو بخش فوق الذکر، امپریالیسم
لاجرم بایستی به تضادهای فرعی دامن زده و یا از دامن زدن آنها استقبال
نماید. تضادهایی که چون بدون حل تضاد اصلی لاینحلند، طبعاً، پروسه
انجذاب هردو بخش یا اقشار مختلف آنها را بسمت امپریالیسم تسریع میکند.
در مورد الگوهای عملی امپریالیسم در مقدمه برنامه، حداقل مجاهدین
(مورخ اسفند ۵۷) چنین می‌خوانیم:

"ابتدا با علم کردن مسائل فرعی و حاشیه‌ای و دست گذاشتن بر
نقاط اختلاف نیروهای مختلف مبارزی را به کانالهای فرعی کشانده و از مسیر
اصلی منحرف میکند. به اینگونه وحدت اصولی مردم در مسیر واحد مبارزه
ضد امپریالیستی با بفراموشی سپردن قاعده "الاهم فالاهم" که همان
اصلی و فرعی کردن مسائل و مشکلات باشد، خدشه دار می‌شود. آنگاه
نیروهای مختلف را بجان هم انداخته و در این میان تا بتواند با لکه دار
کردن انقلابیون راستین، همان فرزندان سازش‌ناپذیر خلق، آنها را قلع
و قمع میکنند. آنگاه وقتی نیروهای مردم شقه شده و زمینه از جهت سیاسی
فراهم گردید، ضد انقلاب با نیروهای نظامی مجدداً سازمان یافته‌اش
وارد معرکه شده و ضربه نهائی را فرود می‌آورد، و کنترل اوضاع را بدست

می آورد. بهانه های این اقدامات نیز بطور جهانی از پیش استاندارد شده است، و معمولاً "زیر سرپوش" دفاع از دین و مذهب "یا" ترس از سلطه، کمونیسم و شوروی" یا "نگرانی از تجزیه طلبی" و... امثالهم صورت میگیرد...

از آنچه گفته شد، مضافاً بر موقعیت سیاسی بورژوازی کوچک در حال حاضر و سوابق درخشان مبارزه، مسلحانه در ایران (که رشد کمی و کیفی نیروهای انقلابی را باعث شده) و مبتنی بر واقعیات اقتصادی - اجتماعی مبین ماکه با صدر مشروطه بسیار متفاوت است، نتیجه میشود که "خصائص ارتجاعی" در حال حاضر کانال مقدم امپریالیسم برای نفوذ و استقرار مجدد است. بنابراین مبارزه با امپریالیسم در شرایط حاضر در قدم اول از کانال دموکراتیسم انقلابی میگذرد. قدمی که لاجرم و بطور ارگانیک با قدم لیبرال - کمپرداوری همراه و متعاقب است.

بر اساس همین تحلیل اگر اکنون به گذشته بارنگریسته، و موضعگیری های سیاسی مجاهدین را مرور کنیم، بطور کلی آنها را در دو مولفه با یک مبدا، واحد ضد امپریالیستی خلاصه می کنیم:

۱ - مولفه ضد ارتجاعی حول دموکراسی خواهی انقلابی (دموکراسی خلقی).

۲ - مولفه ضد کمپرداوری حول ضدیت با امپریالیسم و لیبرالیسم وابسته گرا.

به بیان دیگر با تشریح و ازگون شدن سلطه سیاسی سرمایه داری وابسته، دیدیم که جریان بازگشت و تثبیت مجدد امپریالیسم بطور همزمان از دو مجرا صورت میگیرد:

۱ - کانال ارتجاعی، که بارزترین ممیزه آن ضدیت با نیروهای انقلابی و ترقیخواه است، تا پشتوانه مردمی آنها خنثی و عقیم گردد. و فی المثل مجاهد محبوب دیروزی منفور عوام شود. همان مجاهد خلقی که تا دیروز هیچ یک از آقایان اسلام پناهان جدید جرات خرده گیری از آن را نداشتند. البته بدیهی است که با مفرد شدن و انهدام نیروهای

اصیل و حقیقتاً " انقلابی ، استوارترین و متکاملترین سدهای سیاسی تشکیلاتی
ضد امپریالیستی فرو می‌ریزد ، و راه بازگشت امپریالیستها به سهولت نعام
باز میشود .

۲ - کانال بورژوا - لیبرال یعنی سرمایه داری متوسط رو به وابستگی .
توضیح اینکه ، پس از ظهور امپریالیسم و انحصارات بین‌المللی و
شرکت های چند ملیتی ، دیگر امکان ندارد که یکی از کشورهای جهان سوم
در مسیر رشد سرمایه داری به پایه ژاپن و امثالهم برسد ، و موفق به ایجاد
یک سرمایه داری صنعتی مستقل و رشد یافته بشود . در نتیجه سرانجام رشد
سرمایه داری در چنین کشورها چیزی جز وابستگی نخواهد بود . عبارت
دیگر از آنجا که عهد تاریخی ظهور سرمایه داری های بزرگ و مستقل پایان
یافته ، حاصل تکاپوی سرمایه داری در کشورهای جهان سوم چیزی جز جذب
شدنش در مدار سرمایه داریهای امپریالیستی نخواهد بود . در یک تشبیه
طبیعی از این جریان می‌بینیم که ، در طبیعت نیز عهد تاریخی ایجاد حیات
از مواد و اشیاء بی حیات پایان یافته است حتی اگر مجموعه های حیات
یاب جدیدی از مواد کانی و آلی تشکیل شوند ، بلافاصله توسط مجموعه های
حیاتی قدرتمند محیط پیرامون ، جذب و خورده می‌شوند . بنابراین احیاء
سرمایه داری بزرگ در کشوری مثل ما ، دقیقاً همان جریان احیاء وابستگی
های امپریالیستی است . و مجرای دیگر نفوذ امپریالیسم محسوب میشود .
این جریان طبعاً " پاییای خود ، همان دستگاههای امنیتی و نظامی سابق
را احیاء خواهد نمود .

موضعگیری علیه تمایلات ارتجاعی تا آنجا اصل است که در قلب خود مستقیماً
امپریالیسم را هدف قرار دهد .

از آنچه گفته شد ، نتیجه گرفتیم که مبارزه ضد ارتجاعی با مضمون
ضد امپریالیستی که در یک کلام در طلب کردن دموکراسی انقلابی خلاصه
میشود ، در این مرحله از ارجحیت برخوردار است . کما اینکه در دوران
گذشته مبارزه ضد دیکتاتوری با مضمون ضد امپریالیستی از ارجحیت بر

خوردار بود. متذکر می‌شویم که وقتی کلمه " مضمون " را بکار می‌بریم، روی آن نظر خاصی داریم. یعنی مثلاً " در دوران گذشته، شاه بخاطر نفس خودش مورد نظر ما نبود، بلکه شاه برای ما فقط بعنوان کارگزار و سرپوش سلطه" امپریالیسم مطرح بود. لذا در حال حاضر نیز موضع‌گیریهایی ما علیه تعاملات ارتجاعی رایج در سطح سیاسی و اجتماعی تا آنجا اصیل است که در قلب خود، مستقیماً " امپریالیسم را هدف قرار دهد. این مطلب خط فاصل بسیار روشنی میان موضع‌گیریهایی ما و موضع‌گیریهایی سرمایه داری لیبرال ترسیم نموده، و مرزهای ما را با آنها درهم نمی‌آمیزد. بعبارت دیگر مخالفت‌ها و انتقادات ما با مخالفت‌های کسانی که طی تحولات اخیر، منافع طبقاتی خود را از دست داده‌اند، کیفیتاً متفاوت است. همچنین با مخالفت‌های آنهایی که در پی جاه و مقام و مرجعیت و... امثال اینها هستند تفاوت چشمگیری دارد. کما اینکه در دوران گذشته نیز مخالفت انقلابی و ضد طبقاتی ما با دیکتاتوری کیفیتاً با مخالفت فرمیستها، لیبرال‌ها (و حتی بخش خصوصی همان رژیم سابق که گاهی وقتها از شاه دل خوشی نداشت) متفاوت بوده است. ملاحظه می‌شود که صرف‌نظر از مشابهت‌های صوری و ظاهری، ما به عمق و باطن و هدف مخالفت‌ها نظر داریم.

کمترین اشتباه سیاسی - استراتژیک در ارزیابی نیروها میتواند به نتایج بسیار سوئی منتهی شود

سؤال ۳ - ضعف اساسی جنبش انقلابی و مبرمترین وظائف انقلابیون در حال حاضر چیست و چه هوشیاری‌هایی را می‌طلبد؟

در مقدمه برنامه حداقل و انتظارات مرحله‌ای مجاهدین از جمهوری (بتاريخ اسفند ۵۷) چنین می‌خوانیم:

" میهن ما اکنون در یکی از حساسترین مقاطع تاریخی خود قرار دارد، در حالی که مبانی و زمینه‌های عینی اقتصادی و اجتماعی برای یک انقلاب پیروزمند رهایی بخش از هر حیث فراهم شده است، متأسفانه ما هنوز از شرایط دهنی کافی برای پیروزی انقلاب صد امپریالیستی که نهایتاً در

یک سازمان انقلابی مردمی، با توان تشکیلاتی در سطح کل کشور، تجسم می‌یابد، برخوردار نیستیم.

شدت سرکوب و خفقان پس از کودتای خیانت بار ۲۸ مرداد و بویژه پس از اصلاحات ارضی امپریالیستی سال ۴۱ عامل اصلی چنین کمبودی است. کمبودی که در صورت حیران نشدن، بی‌تردید باعث آن خواهد شد که شکستهای گذشته ما در انقلاب مشروطه و در دوران دکتر مصدق فقیه مجدداً "بنحو دیگری تکرار شود، شکستهای تلخ و حوسبار که بار دیگر در اشکال خاص خود، به استقرار دوبارهٔ سلطهٔ استعمارگران بر این میهن و اسارت تمام مردم منتهی میگردد. آنگاه دستاوردهای بسیارگراقدری را هم که طی مرحلهٔ مبارزهٔ صد دیکتاتوری تحت رهبری قاطع حضرت آیت الله خمینی حاصل کرده‌ایم، تدریجاً از ما باز خواهند ستاند. بنابراین پیروزی انقلاب ما از این پس در گرو نقش خطیر رهبری و مواضعی است که عناصر آگاه و مسئول و احزاب و جمعیت‌های سیاسی اتخاذ میکنند.

بهر حال این ضعف‌های سازمانی و تشکیلاتی پیچیدگی معادلات مبارزهٔ کنونی ما را دو چندان میکند. بنحوی که سطح بسیار بالاتری از هوشیاری را در قیاس با گذشته طلب مینماید.

در حالیکه در گذشته، طی یک دوران بالنسبه ساکن (از نظر سیاسی) صف بندی‌های خلقی و صد خلقی به وضوح بر همگان آشکار بود، اکنون ما در یک دوران گذار فوق العاده متلاطم و متحول بسر میبریم.

اقتضای این وضعیت‌های اجتماعی مختلف که در گذشته وضعیت بسیار روشنی داشتند، هر یک بر اساس ماهیت طبقاتی خود هر روز در حال پوست انداختن و اتخاذ موقعیت‌های جدیدند بنحوی که کمترین اشتباه سیاسی - استراتژیک ما در ارزیابی این نیروها میتواند با توجه به مجموعهٔ آثار زنجیره‌ای اش به نتایج بسیار سوئی منتهی شود.

آزادی برای ما یک آرمان است، و برای لیبرالها نهایتاً "یک تجارت می‌باشد

بعنوان مثال، اگر ما هوشیاری نداشته باشیم که آزادی که برای ما یک آرمان است، برای لیبرالها نهایتاً یک تجارت می باشد، تا انتها با آنها خواهیم رفت، و سرانجام شانه به شانه امپریالیستها خواهیم سائید. و یا اگر هوشیار نباشیم که خصایص ضد امپریالیستی سرمایه داری کوچک راستگرا، تا چه پایه سطحی و ناپایدار است، پشت سر آن شقه شقه شده، و دست آخر مغلوب سرمایه داری بزرگ می شویم، و این در حالی است که ابتدا انقلابیون واقعی را از دم تیغ تکفیر گذرانده، و دستها مان را به خون آنها مستقیم یا غیر مستقیم آلوده کرده ایم.

حال آنکه ما باید مرزهای وحدت و تضاد با هر یک از بخش های مختلف حکومت کننده را طوری تنظیم کنیم که دست آخر و در مجموع، به سود خلق و مبارزه ضد امپریالیستی اش، اردوی امپریالیسم و پایگاههای داخلی و سازشکارانه او را، در تمامیت امپریالیستی شان، تضعیف و مهدم سازیم. ملاحظه میشود که در اینجا معادلات یکدرجه ای و آقا معلم های مجازی که کلاسها و معادلات درجه بالاتر را نمی توانند تدریس کنند، به تنها هیچ مشکلی را حل نمی کند، بلکه وضعیت را خرابتر نیز می سازد. چرا که سرنوشت تضاد بین خلق و امپریالیسم، بدلیل پیچیدگی شرایطی که اشاره کردیم، تا حدود زیادی در ارتباط جدائی ناپذیر با تضادهای درون خلقی و تضاد میان قطبهای مختلف قدرت، تعیین میشود.

علیهذا، برخلاف گفته آقایان "رژیم خمینی" بهیچوجه همان "رژیم با تصاویر عوض شده، نیست که شما در جدال دیالکتیکی با آن مراحل کمی را از یاد برده و علی الاطلاق و بی قید و شرط هر قدر از اینسوفتار وارد کنید، کفه دیگر ترازو سبکتر شود. بعکس، چه بسا که در شرایط موجود، با توجه به ضعف مغرط تشکیلاتی نیروهای انقلابی دست ثالثی (که البته دست امپریالیستی خواهد بود) ترازوی حاضر را با هر دو کفه اش در یک ترازوی بزرگتری قرار داده و از بی تفاوتی و خنثی شدن بسیاری از نیروها (که در حکم بی ثقلی و بی ورسی است)، کفه ی خودش را سنگین کند. تاکید میکنیم: البته مساله این نیست که در مقابل کج رویهای خرده

بورژوازی و لیبرالیسم وابسته گرا . . . ساکت بنشینیم و افشاگری نکنیم :
مساله اصلا " این نیست که لحظه ای در روشنگری و متشکل کردن انقلابی
نیروهای آزاد شده به مثابه وظیفه اصلی مقطع کنونی ، تاخیر کنیم یا تردید
روا داریم ، بلکه مساله دقیقا " این است که با توجه به فقدان آمادگیهای
مکفی انقلابی و تشکیلاتی ، شیوه هائی اتخاذ نکنیم که آن دست ثالث قبل
از وقت بسراغمان بیاید . موعدی بغایت زود که در آن ، سیستم حاضر از
تضادهای درونی خود فارغ شده و دست در دست امپریالیسم ، یکپارچه
در برابر تمامی خلق و نیروهای مردمی بایستد . آیا چه انقلابی شیلی
توانست حضور مجدد امپریالیسم را تا فرصت شایسته ای به تاخیر بیندازد ؟
البته در این سطور فرصت پرداختن به دیگر نمونه های جهانی نیست . لیکن
در رابطه با وضعیت خاص خودمان می توان پرسید :

آیا جز این است که ضعف اساسی جنبش انقلابی در حال حاضر ضعف
تشکیلات و وحدت است ؟ آیا جز این است که با توجه به آمادگیهای عینی
انقلابی و شور و هیجان توده ای ، ضعف اساسی انقلاب ما در تعامیت و
کلیتش ، یک ضعف ذهنی - سازمانی بوده است ؟ همان وضعی که در یک
کلام سرنوشت انقلاب از آغاز در گرو آن بود ، و با وضوح هر چه تعامتر نیز
توجه و سرمایه گذاری امپریالیستها را بخود معطوف داشته است ؟

مفهوم سازش

مهارت نشان ندادن در موقع لزوم ، تاکتیک

جدی یک طبقه انقلابی نیست . بلکه عمل

بچگانه ، روشنفکران است

در صدد نیستیم تا بحث تئوریک مفصلی را در مفهوم سازش و معانی
مختلف آن آغاز کنیم . لیکن ذکر این نکته ضروری است که در نخستین
دهه های قرن حاضر چپ های اروپائی - به ویژه در آلمان و انگلیس - با
جدا کردن استراتژی از تاکتیک و ندیدن مطلق در نسبی ، با هر انعطاف
مرحله ای و مانور و ضد مانور سیاسی و نظامی با مارک " سازش " برخورد

نموده، و هیچ مصالحه موقت و انعطافی را نیز " ماذون " نمی‌شمردند. بر خوردهای چپ روانه با صلح " پرست لیتوفسک " و برنامه " نپ " نیز از همین قبیل اند.

تا اینکه تجارب انقلابی ثابت نمود که برخوردهای آنچنانی تماما " از عوارض و بیماریهای کودکی بوده اند. خلاصه به اثبات رسید که انعطاف نشان ندادن و یا بهتر بگوئیم مهارت نشان ندادن در موقع لزوم " تاکتیک جدی یک طبقه " انقلابی نیست، بلکه عمل بچگانه " روشنفکران است " (لنین)

بنابراین اگر تفاوت سازش (به معنی قربانی کردن منفعت طلبانه " اصول) با برخوردهای چپ روانه و کودگانه باز شناخته شود، و آنگاه پس از جدا کردن قاطع مرزهای ایدئولوژیکی و سیاسی مان (چه از بورژوازی کوچک و چه از بورژوازی متوسط لیبرال)، در انتخاب اشکال موثرتر برخورد برآئیم، (که گاه الزاما " منعطف تر هم میتواند باشد) آنوقت ما سؤال میکنیم که: چه در رابطه با مساله " کردستان، و چه در رابطه با سایر مسائل مجاهدین تاکنون کدام اصل و پرنسیپ رهائی بخش ضد امپریالیستی را منفعت طلبانه یا " مصلحت گرایانه " قربانی کرده، و یا بر سر آن حاضر به معامله شده اند؟ اینجاست که بنظر ما چنانکه یک انقلابی مینویسد، اشکال در کسی است که " . . . بخواهد برای کارگران نسخه ای از خود اختراع کند که برای کلیه موارد زندگی، تصمیمات قبلا " حاضر و آماده ای را در برداشته باشد. یا تضمین دهد که در سیاست پرولتاریای انقلابی هیچگونه دشواری و وضع پیچیده ای پیش نیاید. ویرا باید صاف و ساده شارلاتان نامید . . . "

چه از تعایلات ضد امپریالیستی بورژوازی کوچک، و چه از تعایلات شبه دموکراتیک لیبرالها بایستی استفاده " انقلابی شود

بله مساله در اصل از ضعف بینش در قبال همین وضعیت پیچیده " کنونی ما سرچشمه میگردد. وضعیتی که در آن منتهای هوشیاری در قبال ویژگیهای

ارتجاعی و نیز سست عنصری اردوگاه لیبرال ، بایستی با نهایت استفاده ، انقلابی ، چهار تمایلات ضد امپریالیستی بورژوازی کوچک و چه از تمایلات شبه دمکراتیک لیبرالها بر علیه مرتجعین ، توأم گردد . و البته کار هر بز نیست خرمن کوفتن ! و درست در همین نقطه است که چپ روها و چپ نمایان بر سر ما میریزند که ، چرا همچون آنان یک سیاست یک بعدی خشک اندیشانه را دنبال نمی کنیم . حال آنکه به گفته همان انقلابی ،

” . . . پیروزی بردشمنی نیرومندتر از خود (برای ایران در درجه اول امپریالیسم امریکا) فقط در صورتی ممکن است که به منتهی درجه نیرو بکار برده شود . و از ” هر شکافی ” بین دشمنان هر قدر هم کوچک باشد ، و از هر گونه تضاد منافع بین بورژوازی کشورهای مختلف و بین گروهها و انواع مختلف بورژوازی در داخل هر یک از کشورها ، و نیز از هر امکانی هر قدر هم که کوچک باشد ، برای بدست آوردن متفق از میان توده ها ، حتی موقت ، مردد ، ناپایدار ، غیر قابل اعتماد و مشروط ، حتما ” و با نهایت دقت و مواظبت و احتیاط ماهرانه استفاده شود . . . ”

” کسیکه طی یک مدت نسبتا ” طولانی در اوضاع و احوال سیاسی گوناگون قابلیت خود را در بکار بستن این حقیقت عملا ” به ثبوت نرسانده باشد ، هنوز یاد نگرفته است که چگونه باید به طبقه انقلابی در مبارزه اش به خاطر رهایی تمام بشریت زحمتکش از قید استثمارگران کمک نمود . این مطلب بطور یکسانی هم بدوران قبل از تصرف قدرت سیاسی . . . مربوط است ، و هم به دوران بعد از آن . . . ”

حالا بگذار تا مدعیان ما همچنان ارسطو وار بر منطق صوری خود اصرار ورزیده و از ما نیز بخواهند که چنان رفتار کنیم که گوئی سیستم موجود یک پارچه ، تک بعدی و بدون تضاد است همان مطلق بینی های اسکولاستیکی ، آنهم در قضایای دنیای عینی و محسوس .

تهاجم و اسلحه کشیدن به روی سیستم

کنونی جز بسود امپریالیسم نخواهد بود

اکنون به قلب انتقاد مدعیان نزدیک می‌شویم. از آنجا که آنها هیچ اصلی را نخواهند یافت که مجاهدین بر سر آن سازش کرده و یا مردد و متزلزل باشند، جز این نمی‌ماند که چرا با آن لحن مودب و محترم نامه انگاشته ایم و یا چرا در برابر یقول آنها " رژیم خمینی " اسلحه نکشیده ایم! حال آنکه تحلیل موقعیت های ایزکتیف در تمامیتشان ثابت میکند که تهاجم و اسلحه کشیدن به روی سیستم، جز به سود امپریالیسم نخواهد بود. وانگهی در مساله کردستان، خواسته فوری و بلادرنگ و حیاتی ما خارج شدن از جنگ و علیه حل مسالمت آمیز و نفعی جنگ افروزی امپریالیسی و ارتجاعی است. خواسته ای که برای تحقق آن، لااقل تا آنجا که کلام ما مینواید اتر داشته باشد، حتی حاصریم "دامن" هم بیونیم چه رسد به نحوه نگارش نامه آسهم به امام خمینی. ولابد آفابان بخاطر دارند که وقتی تروتسکی به دلیل اینکه آلمانها از او خواسته بودند لباس رسمی فراک بتن کرده و در کنفرانس صلح حضور یابد، میخواست از رفتن به کنفرانس خود داری ورزد، لنین به او تلگراف زد که حتی اگر لارم باشد "دامن" هم بیونس با چه رسد به لباس رسمی دیپلماتیک!

(گردآوری از "مجاهد" شماره ۹ و ۱۰ و ۱۱).

تاکتیک مبارزه با اپورتونیسیم (جریان انحرافی) در کادر مبارزه ضد امپریالیستی چیست ، و اگر این مبارزه صورت نگیرد چه خواهد شد ؟

از آنجا که " اپورتونیسیم " جریانی است انحرافی در درون جنبش که باعث هدر رفتن نیروها و امکانات انقلاب می شود و خلق را از رسیدن به هدف ، دور و منحرف می کند ، لذا وظیفه هر عنصر انقلابی است که با این جریان انحرافی مبارزه کرده و از افتادن جنبش به مسیر انحرافی جلوگیری کند . اپیروزی یک مبارزه ضد امپریالیستی ، مستلزم غلبه بر " اپورتونیسیم " در صفوف داخلی خلق است . زیرا تکامل و رشد هر مبارزه انقلابی در درجه اول منوط به حل تضادهای درونی آن ، و در راس همه آنها " اپورتونیسیم " می باشد ، که از پشت به خلق و نیروهای انقلاب خنجر می زند .

اما برای اینکه ببینیم ، در مبارزه ضد اپورتونیسیتی ، از چه شیوه و تاکتیکی باید استفاده کرد ، شاید لازم باشد اشاره مجددی ، به ماهیت و عملکرد " اپورتونیسیم " بکنیم .

بر مبنای تضاد اصلی (خلق و امپریالیسم و رژیم وابسته به آن) ، جامعه بطور کلی به دوار دوگانه خلق و ضد خلق تقسیم می شود . امپریالیسم و رژیم وابسته (اردوی ضد خلق) ، به مثابه نیروهای مطلقا کهنه و ارتجاعی ، هیچ توجیه و حقانیتی برای دوام و بقا ندارد ، لذا تنها شیوه بر خورد با آن ، قهر انقلابی در جهت نابودی کامل آن است . اما اردوی خلق ، متشکل از تمام نیروها و طبقاتی است ، که موضع ضد امپریالیستی داشته ، و بر علیه آن مبارزه می کنند . این نیروها به این دلیل ، که هنوز مطلقا کهنه و ارتجاعی نیستند ، بدرجات مختلف مترقی ، و نتیجتا بهمان میزان حق حیات دارند

۱ - " مبارزه با اپورتونیسیم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست " .

(در هر زمان با توجه به تضاد اصلی جامعه، می‌توان نیروهای مطلقاً چپ (مترقی) و مطلقاً راست (کهنه و ارتجاعی) را مشخص نمود). لکن برخی از این نیروها، در جریان عمل و حرکت مبارزاتی، از مسیر و راه اصلی دور شده، و دچار انحراف و اپورتونیسیم می‌گردند. ^۲ البته بدیهیست که، آنها هنوز از جنبه خلق خارج نشده و باز هم در جنبه نیروهای ضد امپریالیست (اگر چه عملکرد آنها بنفع امپریالیسم است)، قرار دارند.

با توجه به توضیحات فوق مشخص می‌شود، که تاکتیک و شکل مبارزه ضد اپورتونیستی، نمی‌تواند دقیقاً مشابه شیوه مبارزه بر علیه دشمن اصلی (امپریالیسم ارتجاع) باشد، که مطلقاً نفی شده (ضد خلق و ضد تکامل) است، باشد. لذا سرکوب نظامی و یا استفاده از تاکتیکهای قهرآمیز که شیوه مبارزه اصولی، علیه ضد انقلاب است در اینجا اساساً موردی ندارد. لذا هر گونه حرکت و اقدامی که به نفع امپریالیسم تمام شده و به تقویت او منجر گردد و یا اینکه در صورتیکه در مبارزه با اپورتونیسیم، مبارزه ضد امپریالیستی مطرح شده شود، چنین تاکتیکها و شیوه‌هایی ضد انقلابی است و به تضعیف صفوف انقلاب منجر خواهد شد. بنابراین در گذر بر حوردها و شیوه‌های انقلابی، لو دادن و در نتیجه اسیر کردن آنها بدست رژیم ضد خلقی و یا همکاری با رژیم در جهت از بین بردن آنها و حتی استفاده از امکانات رژیم در جهت مبارزه ضد اپورتونیستی، تاکتیک‌ها و شیوه‌هایی ارتجاعی و ضد انقلابی می‌باشند، در نتیجه استفاده از آنها محکوم است. این حقیقتی است که ضرورت آن تنها با توجه به ماهیت دشمن و فراموش نکردن تضاد اصلی، بخوبی آشکار می‌شود. بخصوص که این خوش خدمتی‌ها، علیه کسانی باشد که هنوز در اردوی خلق (و بر علیه ضد خلق)

۲ - طبیعی است که تنها نیروها و سازمانهایی که هتفد به محواستثمار و متکی به طبقه کارگرند، انحرافاتشان بشکل اپورتونیسیم متظاهر میشود، در حالیکه سایر نیروها (خرده بورژوازی و...) انحرافاتشان بصورت گرایشات یا خصائص ارتجاعی قابل تحلیل است.

www.KetabFarsi.com

سیاست جدید امپریالیزم

(نتایج کمیسیون سه جانبه)

www.KetabFarsi.com



همانطور که در مقدمه آوردیم ما هرگز از بررسی اوضاع و احوال جبهه دشمن بی نیاز نیستیم ، بخصوص در زمانیکه با بزرگترین قدرت ضد مردمی تاریخ یعنی امپریالیزم آمریکا روبرو می باشیم لذا برای بررسی و شناخت سیاستهای ضد انسانی امپریالیسم که توسط سرمایه داران جهانی - صاحبان تراست ها و کارتلها و بانک های بین المللی (راکفلرها و ...) و به مشاورت استراتژیست های سیا و پنتاگون (برژنیسکی ها ...) ، پایه ریزی میشود ، مقاله "سیاست جدید امپریالیزم "ضمیمه" مجموعه حاضر گردانیدیم برای توضیحات بیشتر مخصوصا " تاثیر سیاست جدید امپریالیزم در ایران ، به جزوه "زامداری کارتر" سیاست جدید آمریکا و بازتاب آن در ایران " از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران رجوع کنید .

سیاست جدید امپریالیسم

رهائی خلقها ، بحران نظام غرب

پس از شکست آمریکا در ویتنام خلقهای جهان سوم بالندگی خاصی از خود نشان دادند. انقلاب در کشورهای تحت سلطه در سراسر جهان شعله ورتر شد. نبرد خلقهای بپاخاسته را در سراسر جهان فروزانتر دیدیم در امریکای لاتین شاهدیم که انقلاب در نیکاراگوئه، بولیوی، شیلی، آرژانتین مساله روز شد. در آفریقا جنبشهای رهائی بخش بدستاوردهای سترگی رسیدند خلقهای آنگولا، موزامبیک، گینه، بیسائو به پیروزی دست یافتند و جنبشهای اریتره، زیمبابوه، چاد، و... جهش قابل ملاحظه ای کردند و از ابتلائاتی مهم سرافراز بیرون آمدند.

در خاور میانه جنبش فلسطین و ظفار در زیر توطئه های سنگین قرار گرفتند. اما سرانجام توانستند موفق در مقابل همه توطئه ها بایستند. انقلاب ایران درخششی خیره کننده بخود گرفت و نقطه امید برای تمام خلقهای منطقه و جهان شد.

در آسیا در کنار ویتنام، جنبشهای کامبوج و لائوس به پیروزی رسید و از سلطه امپریالیسم جهانی خارج شد. جنبش مورو در فیلیپین و سایر جنبشهای منطقه آسیا ضربه های کاری بر امپریالیسم زدند، و غول جهان خوار را بوحشت انداختند.

بحرانهای اقتصادی و سیاسی سرمایه داری

در کنار ضربه هایی که انقلاب خلقها به امپریالیسم آمریکا بعنوان سردمدار جهان سرمایه داری وارد می ساخت بحران اقتصادی داخلی سیستم غرب نیز تهدید درونی را فراهم ساخت. و امپریالیسم در بحرانی فرساینده درگیر شد. این بحران ویژگی تازه ای را همراه داشت که حل آنرا سخت می کرد، و چاره اندیشی جدیدی را ضروری می نمود. این ویژگی بعنوان تورم - رکود توامان بود، که مبارزه با آن از طریق نه شیوه های ضد تورمی تنها بود، و نه شیوه های ضد رکودی. شدت این بحران و ویژگی آن بطرزی بود که برخی از اندیشمندان ضد امپریالیست را به این اندیشه انداخت که غرب و بخصوص آمریکا نمی تواند از این بحران موفق بیرون آید.

افزایش قیمت نفت در سالهای میانی دهه ۷۰ نیز امپریالیسم آمریکا را با دورانی جدید روبرو کرد. دورانی که می خواهد به غارت منابع انرژی را در آمریکا به یک مساله روز تبدیل نمود.

بحران اقتصادی داخلی آمریکا با مساله دیگری مواجه شد که آن را یک بحران سیاسی باید نام گذارد. درگیری و اعتراض داخلی که بر سر دخالت در ویتنام بود، بحران واترگیت که منجر به تغییر رئیس جمهوری گردید، مساله کنترل گسترده سیا و دخالت آن در سرنگونی رهبران و درگیری های متعدد دیگر، اعتماد مردم آمریکا را نسبت به حکومت آن کشور و کاخ سفید سست نمود.

مجموعه این عوامل درونی و بیرونی از یک طرف، ضربه پذیری اقتصادی نظام امپریالیستی را آشکار ساخت، از طرف دیگر پیروزی انقلابهای رهائی بخش را مسلم کرد. پیروزی مبارزات ضد امپریالیستی از یکطرف ناشی از توسعه کمی و کیفی آگاهی خلقها در پایه ریزی نظامی نوین بود، و از طرف دیگر از عدم توانائی امپریالیسم برای سلطه حابرانه خود بر خلقها و حل

سیاسی آن نشأت میگرفت .

ضربه پذیری و عقب نشینی امپریالیسم بحدی بود که کیسینجر از یک موضع تدافعی چشم از بسیاری کشورهای میانه رو پوشید . سیاست خود را بر مرزبندی میان کشورهای وابسته به غرب و مخالف آن استوار ساخت و تلاش خود را بر این اساس استوار ساخت که بهر ترتیب شده وابستگان به اردوگاه غرب را حفظ کند . مرزبندی تنگ نظرانه‌ای که تنها هدفش حفظ نظامهای وابسته بود .

اما پیروزی پیاپی جنبش نشان میداد که خلقهای بپا خاسته را دیگر نمیتوان به مهمیز کشید و مهار کرد .

طراحان سیاستهای امپریالیستی به این اندیشه افتادند که طرح نوینی بریزند تا هم از اوج انقلابات ضد امپریالیستی جلوگیری کنند و هم سرو سامانی بوضع نابسامان اقتصادی بدهند و برای بحران امپریالیسم چاره‌ای بیابند .

برای روشن کردن مسیری که جهان خواران یافتند و دنبال میکنند قسمتهایی از کتاب زمامداری کارتر سیاست جدید آمریکا و بازتاب آن در ایران از انتشارات سازمان مجاهدین خلق را از نظرتان میگذرانیم .

کمیسیون سه جانبه و خطوط مورد نظر آن

همزمان با اوج گیری بحران به ، پیشنهاد دیوید راکفلر رئیس چیس مانهاتان بانک کمیونی برای بررسی اوضاع و جستجوی راه حل تشکیل میشود . اعضاء شرکت کننده در این کمیسیون را حدود ۲۵۰ نفر از بزرگترین سرمایه داران و برجسته ترین روشنفکران و تئوریسین‌های سرمایه داری تشکیل میدادند که از آمریکا ، اروپای غربی و ژاپن بودند . درست بهمین دلیل نیز به کمیسیون سه جانبه مشهور شد . ۷۵ نفر آنها از آمریکا و بقیه از اروپا و ژاپن شرکت کرده بودند .

در این کمیسیون اعضاء شرکت کننده به بررسی تمامی مسائلی که

جهان سرمایه‌داری با آن روبروست (چه مسائل سیاسی ، چه مسائل اقتصادی و اجتماعی) ، سپردارند . بر مبنای تحلیلی که از شرایط به عمل می‌آورند خطوط تازه‌ای را برای جهان سرمایه‌داری پی میریزند .

تئورسین اصلی این کمیسیون زیبکینف برزیسکی است . او که لهستانی‌الاصل است ، کارشناس مسائل بلوک شرق (بویژه شوروی) می‌باشد او در ضمن دارای تالیفات زیادی است . کارتر بر یکی از کسانی است که در این کمیسیون شرکت میکند (البته بیشتر از این موضع که نسبت به خطوط کمیسیون آشنائی لازم را پیدا کند ، نه از موضع نظر دهنده و خط‌دهنده) تا بر اساس خطوطی که تعیین میشود ، بتواند به حوسی در آینده محری سیاست آمریکا باشد . (چه از نظر داخلی و چه از لحاظ خارجی) .

کمیسیون بعد از یک بررسی دقیق از اوضاع بلوک سرمایه‌داری و بلوک شرق ، و هم چنین کشورهای تحت سلطه (یعنی حلقه‌های جهان سوم) ، به یک سری نظر گاهها در رابطه با مسائل فوق‌الذکر میرسد این نظر گاهها مبنی بر حد ایده اساسی است ، که بویژه مد نظر برزیسکی میباشد .

جمع بندی فراماسونری جدید از اوضاع جهانی

ایده‌های مورد نظر کمیسیون سه جانبه بتربیب از این قرار است :

۱ - نظام قدیمی جهان مرکب از ملل صنعتی غرب با دارائیهای استعماری ، ار هم یاسیده است ، و جای آنرا کشورهای بسیار ، که اغلب بر توسعه نیافته هستند گرفته اند .

۲ - جهان افزایش جمعیتی تاریخی را تجربه می‌کند ، که فشاری عظیم

نیز بر بنیاد اجتماعی حتی ملل مرفه غرب وارد می‌آورد .

۳ - به سبب ارتباطات نوین و افزایش سواد ملل در حال ظهور ،

آگاهی‌های سیاسی ای جوانه رده است ، که با تلاش مردم برای کسب حقوق

انسانی خود ، اوضاعی " انفجاری " پدید آورده است

(این دیدگاه و تحلیل نشان نمی‌دهد ، که آنها وضعیت انقلابی

کشورهای تحت سلطه و اجتناب ناپذیر بودن انقلاب خلقها را ، درک کرده‌اند) .

بر اساس جمع‌بندی فوق‌الذکر است، که برژینسکی به این نتیجه می‌رسد که: " کاری که ایالات متحده می‌تواند بکند، کوشش برای انداختن تحول از مسیر آشوب، و هرج و مرج، به مسیر انتقال منظم است". البته از نظر آقای برژینسکی انقلاب خلقها یعنی تحول هرج و مرج گونه، و انتقال منظم یعنی مهار کردن انقلاب با حرکات رفرمیستی، به شکلی که در نهایت به منافع امپریالیستی ضربه اساسی نخورده، و کشور مورد نظر از اردوگاه امپریالیستی خارج نشود.

برطبق نظر او ایالات متحده باید نشان بدهد که: " حاضر است به اجابت خواسته‌های جهانی که هر روز آهنگ تندتری می‌یابد، کمک کرده و به آن جهت مثبتی بدهد... "

نقاط ضعف بلوک شرق را بررسی می‌کند

از طرف دیگر گذشته از اشکالات و نقطه ضعفهای بلوک سرمایه‌داری، و هم چنین مشکلاتی که آنها در ادامه حیات استثمارگرانه شان، در رابطه با خلقهای جهان سوم با آن مواجه‌اند، برژینسکی و باران و همفکرانش نظیر اندرویانگ و وانس به نقاط ضعف و اشکالات بلوک مقابل (بلوک شرق) به خوبی آگاهی دارند. یعنی اینکه بخوبی می‌دانند که.

۱ - بلوک شرق از نظر تکنولوژیک در مجموع خیلی عقب تر از بلوک غرب می‌باشد. این برتری تکنولوژیک باعث می‌شود، که کشورهای جهان سوم و حتی بلوک شرق (بویژه شوروی)، محتاج کمکهای فنی و اقتصادی بلوک غرب (بویژه آمریکا) باشند.

۲ - اینکه کشورهای بلوک شرق نتوانسته‌اند، مسائل اجتماعی و اقتصادی را چنانکه وعده داده‌اند حل نمایند. لذا بر این اساس هنوز گرایشاتی به سمت سرمایه‌داری، در این کشورها وجود دارد (نمونه " سولژنتسین " ها در شوروی) .

چهره گریه امپریالیسم آمریکا

در ضمن آن ها بخوبی آگاهند ، که حمایت یکجانبه آمریکا از رژیم های دیکتاتور و خودکامه (نظیر ایران) ، و هم چنین چندین سال درگیری در جنگ ویتنام که به کشته شدن و آوارگی میلیون ها نفر انجامید ، چهره بشر دوستانه آمریکا خدشه دار شده ، و می رود که تمامی خلق های تحت ستم ، امپریالیسم جهانخوار (بسرکردگی امپریالیسم آمریکا) را ، به مثابه دشمن اصلی خود بشناسند . اگر چه همان طوری که می دانیم ، استعمارگران جدید از همان آغاز سعی داشته اند ، از طریق یک واسطه (پایگاه اقتصادی در کشور تحت سلطه) منافع خودشان را در کشورهای جهان سوم حفظ کنند ، تا بدین ترتیب خلقهای تحت ستم ، دشمن اصلی خود را باز نشناسند .

نتیجه گیری از تحلیلهای فوق

بر اساس تحلیلهای و نظرگاههای فوق الذکر است ، که طراحان سیاست امپریالیستی به نتایج ذیل می رسند .

۱ - دخالت همه جانبه آمریکا در ویتنام اشتباه بوده است .

۲ - درگیر شدن بطور مستقیم در جریان مبارزات خلقی ، برای آمریکا سودی ندارد (یعنی اینکه همانطور که برژینسکی گفت ، آمریکا بایستی تلاش کند تحولاتی را که گریز ناپذیرند ، از یک مسیر هرج و مرج و آشوب بهمسیر انتقال منظم بیندازد) .

۳ - آمریکا بایستی فرای حفظ منافع خودش ، الزما " به حکومت ترور و وحشت متوسل شود ، چنین شیوه ای سرانجام نتیجه ای جز دامن زدن به انقلاب (بقول آقای برژینسکی هرج و مرج) ندارد .

هم چنین اصرار بر تقسیم بندی جهان بدو بلوک شرق و غرب ، درست نیست این قضیه باعث می شود که ما کشورهایی را که می خواهند حتی الامکان

بی طرف بمانند ، مجبورکنیم که به سمت یکی از دو بلوک فوق الذکر حرکت نمایند .

نتایج حاصل از جمعبندیهای کمیسیون سه جانبه

طبیعی است که این بررسی ها ، در نهایت هدفی جر پیدا کردن راه حل ، برای خروج کشورهای سرمایه داری از بحرانهای که با آن مواجه اند ، ندارد . بخصوص برای امپریالیسم آمریکا که در حقیقت بحران های فوق الذکر (چه سیاسی و چه اقتصادی) ، او را به طور جدی با مشکلات زیادی مواجه کرده بود .

طراحان سیاست های امپریالیستی ، نتایج بررسی های خود را در رابطه با مسائلی که با آن مواجه بودند ، در زمینه های مختلف اعم از داخلی یا خارجی (چه از نظر اقتصادی و چه به لحاظ سیاسی) حول سه محور زیر بیان نمودند .

الف - در رابطه با کشورهای اروپایی

ب - در رابطه با بلوک شرق

ج - سیاست جدید امپریالیستها در رابطه با کشورهای جهان سوم .

الف - استراتژی جدید آمریکا در رابطه با اروپا .

۱ - پذیرش کمونیسم اروپائی ؛

در صورتیکه بتواند به قدرتی علیه نفوذ شوروی تبدیل شود (البته در صورت باقی ماندن این کشورها در درون پیمان ناتو) . همانطوریکه می دانیم ، آمریکا از همان آغاز ، نگران نفوذ شوروی در اروپای غربی بوده است . بدلیل اینکه بخش شرقی اروپا ، بطور عمده ربر نفوذ شوروی فرار دارد ، و می تواند برای نفوذ در قسمت غربی اروپا بعنوان یک پشت جبهه مناسب عمل کند . در همین رابطه آمریکا با اروپای غربی ، پیمان ناتو را بوجد آورده ، و هر روز نیز در جهت تقویت هر چه بیشتر آن تلاش می کند . پیدایی جریانی تحت عنوان کمونیسم اروپائی ، که بظاهر

سنگ کمونیسم را نیز بسینه می‌زند ، اگر چه برای خیلی ها می‌توانست نگران کننده باشد ، ولی آمریکا با توجه به ماهیت این جریان ، نه تنها نگران گسترش آن نیست ، بلکه حاضر میشود برای جلوگیری از نفوذ هر چه بیشتر شوروی در اروپای غربی ، کمونیسم اروپائی را بپذیرد . البته در صورتیکه کشورهای مورد نظر ، در صورت بقدرت رسیدن چنین کمونیستهایی ، در پیمان نظامی ناتو باقی بمانند .

۲ - پذیرش مسئله تقسیم رهبری با اروپای غربی (بطور خاص آلمان غربی) و دنبال نکردن خط سیاسی قبلی مبنی بر اینکه امپریالیسم آمریکا بایستی به عنوان قدرت بلا منازع امپریالیستی باشد .

بعد از جنگ جهانی دوم که بطور کلی کشورهای اروپای غربی ، متحمل ضربات زیادی شدند ، امپریالیسم آمریکا ، برعکس از این جنگ بهره زیادی برد ، و جنگ باعث شکوفایی اقتصادیش گردید . با اجرای طرح مارشال و بازسازی اروپا ، آمریکا توانست جا پای بسیار محکمی ، در میان کشورهای امپریالیستی بدست آورد . تمامی این مسائل باعث شد که امپریالیسم آمریکا به عنوان قدرت بلا منازع امپریالیستی درآید . اما مشکلات اقتصادی آمریکا و بحران تورم رکود از طرفی و قدرت گیری کشورهای اروپائی بطور خاص آلمان غربی از طرف دیگر همگام با توسعه کشورهای بلوک شرق ، آمریکا را از موضع گذشته سقوط داد . مجموعه عوامل فوق ضرورت را ایجاد میکرد ، که آمریکا در تصمیم گیریهای سیاسی و در معادلات بین المللی جائی نیز برای کشورهای اروپای غربی باز کند . لذا میبینیم که در استراتژی تازه آمریکا ، این مساله مورد توجه واقع شده . است .

ب- کمیسیون سه جانبه و مساله بلوک شرق

۱- مبارزه همه جانبه و گسترده با بلوک شرق

در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، تبلیغاتی و حقوق بشر و
... به جای تکیه بر سابقه پر خرج تسلیحاتی.

قبل از شکست ویتنام، آمریکا حتی الامکان سعی داشت از درگیری و
رویارویی مستقیم با شوروی پرهیز کند. (جنگ سرد). و با خط بر خوردشان
بیشتر بر اساس تشنج زدائی تنظیم شده بود. در همین رابطه تقریباً آمریکا
و شوروی، تمامی جهان را به مناطق تحت نفوذ و سلطه خودشان تقسیم
کرده بودند. (۳) در سالهای آخر جنگ ویتنام

بر اثر مشکلاتی که این جنگ برای آمریکا پیش آورد (و به علت بر
خوردن با خط تشنج زدائی)، ایالات متحده نتوانست در بسیاری از جریانات
دخالت فعال داشته باشد.

از طرف دیگر میبایستی برای جمع برتری خودش بر بلوک شرق (بویژه
شوروی)، درگیر یک مسابقه پرخرج تسلیحاتی شود. بر اساس بررسی‌های
جدید که از کمیسیون سه جانبه بدست می‌آید، آمریکا به این نتیجه میرسد
که بایستی درگیر یک مبارزه همه جانبه، با شوروی شود،
و این مبارزه در همه زمینه‌های مختلف اقتصادی،
سیاسی و تبلیغاتی توسعه یابد. البته چنین درگیری، به مفهوم خروج از
خط تشنج زدائی نیست. و آمریکا همانند گذشته از درگیری نظامی با شوروی
پرهیز خواهد کرد. لذا میبینیم در خط سیاسی جدید، از ابتدای روی کار
آمدن کارتر یک برنامه تبلیغاتی وسیع، در رابطه با مساله حقوق بشر در
مورد بلوک شرق (بویژه شوروی)، به مرحله اجرا در می‌آید. یا اینکه
در زمینه اقتصادی آمریکا سعی دارد، با تشکیل یک بلوک مستحکم اقتصادی
از مثلث (آمریکا - ژاپن - اروپای غربی)، شوروی و بلوک شرق را شدیداً
تحت فشار قرار داده، و بطور کلی اقتصاد جهانی را از این طریق بخودش

(۳) در تقسیم بندی مناطق نفوذ، یک خط قرمز (دثانت) وجود دارد،
که هر کدام از این دو کشور (آمریکا یا شوروی) نمیتواند خارج از این
خط که در حقیقت منطقه نفوذ دیگری است دخالت فعال نماید.

وابسته نماید .

۲- محدود کردن مسابقه پر خرج تسلیحاتی

و تقویت نیروی دریائی ، بجای نگهداری و حفاظت مستقیم از مناطق خاص که در ضمن برای آمریکا هزینه زیادی را نیز در بردارد . در همین رابطه است که آمریکا در خط سیاسی جدید خودش ، تصمیم میگیرد که نیروهایش را از گره بیرون ببرد .

همانطوریکه فوقاً توضیح داده شد ، آمریکا تصمیم میگیرد عوض درگیر شدن در یک مسابقه پرخرج تسلیحاتی ، حتی الامکان از طریق اقتصادی با نفوذ شوروی مقابله کند .

چ- فراماسونری جدید در راه استحکام سلطه امپریالیزم بر جهان سوم

۱- وابسته کردن حکومتها با استفاده از پیشرفت تکنولوژی

با توجه به برتری های تکنولوژیک و قدرت اقتصادی آمریکا در قیاس با بلوک شرق ، وابسته کردن حکومتها از طریق وابستگی اقتصادی بجای روش گذشته قرارگرفت . اعمال خشونت و استفاده از نیروی نظامی ، و حمایت از رژیم های خودکامه و دیکتاتور پایه سیاست گذشته در کشورهای وابسته بود . در سیاست جدید امپریالیسم میکوشد که با استفاده از روشهای اقتصادی و با سودجویی از برتری تکنیکی خود کشورها را در تور وابستگی نگهدارد . برای این منظور کافی است که امپریالیسم آمریکا بر خلاف سیاست زمان کیسینجر از بلوکه کردن اجباری جهان و تقسیم بندی جهان به دو بلوک شرق و غرب احتراز کند تا فضا و میدان برای نفوذ اقتصادی و استفاده از برتری تکنیکی اش فراهم گردد . بهمین دلیل است که آمریکا اصل تنوع حکومتها را میپذیرد . شعاری که آندرویانگ روی آن تاکید بسیار دارد .

از همان آغاز قدرت گیری آمریکا در صحنه جهانی و بین المللی (بعد از جنگ جهانی دوم) ، یکی از مسائل عمده اش جلوگیری از نفوذ شوروی ، در مناطق تحت سلطه امپریالیستها بوده است . به همین دلیل از همان آغاز با اتخاذ انواع و اقسام تاکتیکها ، سعی داشته است از رفتن کشورهای

تحت سلطه بسمت اردوگاه شرق ، جلوگیری بعمل آورد . و با استفاده از همین بهانه بود که آمریکا در گذشته ، هرگونه حرکت آزادخواهان را تحت شعار مبارزه با کمونیسم کوبیده است . و حتی شاهد بوده ایم که برای حفظ منافعش و برای اینکه کشورهای تحت سلطه نتوانند به اردوگاه متقابل بپیوندند از ضد خلقی ترین و کثیف ترین رژیم ها حمایت کرده ، با بدست خودش پست ترین افراد را بر ملتی حاکم نموده است . ولی بر اشر جمع بندی های بعد از جنگ ویتنام ، و تحت تاثیر آثار ناشی از آن (بحران تورم - رکود) آمریکا به این نتیجه میرسد که دیگر لزومی ندارد ، روی این تقسیم بندی بیش از حد اصرار ورزد . زیرا در گذشته این اصرار آمریکا باعث میشد بسیاری از کشورها سریعتر به سمت اردوگاه شرق بروند . و اضافه بر آن حمایت آمریکا از دیکتاتوری و خفقان در کشورهای وابسته نیز باعث میشد که کشورهای مزبور را هر چه سریعتر به سمت اردوگاه شرق سوق دهد . تمامی این مسائل در کنار قدرت و توان برتر تکنولوژیکی آمریکا و همچنین به هم پیوستگی عمیق اقتصاد جهانی آمریکا را بر آن میدارد که از این به بعد برای تحت تسلط نگاه داشتن کشورها از زمینه های اقتصادی بیشتر سود جوید ، تا استفاده از قدرت نظامی و حمایت از دیکتاتور ها (* *) بر اساس چنین دیدگاهی ، آمریکا میتواند حتی با کشوری مثل ویتنام رابطه اقتصادی داشته باشد ، و نهایتی وابستگی یک کشور به اردوگاه متقابل ، لزوماً " آمریکا را بموضع گیری در قبال آن نکشاند .

۲- حمایت از نیروها و جریانات نیمه ملی

در سیاست جدید امپریالیسم آمریکا میکوشد تا در مقابل بورکراسی و

(* *) البته توجه داریم که این مساله بدین مفهوم نیست که آمریکا دیگر از تاکتیکهای سابق استفاده نمیکنند . طبیعی است سرانجام برای حفظ منافعش و در صورت لزوم ، از این تاکتیکها استفاده خواهد کرد بنا بر این مطلب فوق بدین معنی است که تا جائیکه امکان دارد سعی میکند از شیوه جدید استفاده نماید .

دیکتاتوری حاکم بر کشورهای جهان سوم از نیروها و جریان‌ات نیمه ملی حمایت کند. از این طریق می‌خواهد در جهت ایزولاسیون باصطلاح تروریسم و کمونیزم (***) گام بردارد و در حقیقت می‌خواهد نیروهای انقلابی را منزوی کند و انقلاب بنیادی و مسلحانه را به بوته فراموشی اندازد. "

این نحوه برخورد با مسائل کشورهای جهان سوم ، نیز از درون همان دیدگاه کلی در می‌آید . دیدگاهی که ایجاد تحول را در این کشورها امری ضروری و اجتناب ناپذیر میداند ، ولی معتقد است که بایستی تحولات را از مسیر هرج و مرج گونه به مسیر تحول منظم انداخت . تا به منافع امریکا ضربه کاری وارد نیاید . و بر همین اساس حمایت یک جانبه از رژیمهای دیکتاتوری را صلاح نمی‌بیند . بلکه معتقد است که بایستی از جریان‌ات نیمه ملی که تا حدودی دارای پایگاه داخلی میباشند ، حمایت به عمل آورد . و دست دیکتاتورها را برای انجام هر کاری باز نگذاشت . یکی از هدفهای برنامه حقوق بشر آمریکا ، نیز همین مساله است .

" تحت فشار قرار دادن رژیمهای دیکتاتور و خودکامه " . زیرا امریالیسم به خوبی دریافته است ، که در شرایط تاریخی کنونی ، دیگر از طریق نظامی نمیشود منافع امریالیستها را حفظ نمود ، و اگر راهی وجود داشته باشد از طریق کنار آمدن با جریان‌اتی است که تا حدودی در داخل کشورهای جهان سوم پایگاهی دارند . البته به این نکته توجه داریم که امریالیستها در صورتی که از این طریق نتوانند منافعشان را حفظ کنند ، باز بزور متوسل خواهند شد .

(***) این خط درست نقطه مقابل خط قبلی است ، که آمریکا از ترس نزدیکی کشورهای تحت سلطه به اردوگاه شرق ، از هرگونه تغییری در سیستم های تحت سلطه جلوگیری میکرد ، و در نتیجه ادامه چنین خطی به حمایت از رژیم های دیکتاتوری منجر میشد .

۳ - غارت مواد اولیه و بخصوص

ثابت نگهداشتن قیمت نفت

در زمینه حل بحران اقتصادی داخلی (بحران رکود و تورم) امریالیسم در درجه اول تلاش در جهت ثابت نگه داشتن قیمت مواد اولیه و بخصوص ماده حیاتی آن نفت دارد ، وهم چنین میکوشد در صورت لزوم برای پائین آوردن قیمت دلار اقدام کند تا هم برای بالا رفتن صادرات خودگامی برداشته باشد و هم ارز کمتری در مقابل خریدهای کشورهای نفت خیز بپردازد . در کنار این مساله برای اینکه سرمایه های امریالیستی در کشورهای تحت سلطه سریمتر به جریان بیفتد ، از بخش خصوصی در مقابل بخش دولتی در این کشورها حمایت میکند تا این بخش بتواند بهتر سرمایه ها را جذب نماید و راه نفوذ سرمایه و تکنیک غرب و کارشناسان آنها باز کند و اقتصاد کشور وابسته را بیش از پیش بخودش متکی سازد .

برای حل بحران اقتصادی که امریالیسم آمریکا با آن مواجه است ، ثابت نگهداشتن قیمت نفت میتواند کمک موثری باشد .

زیرا همانطور که قبلاً بیان شد ، بعلت سیستم اتکاء امریالیستی به انرژی باقیمت ارزان ، کوچکترین افزایش قیمت نفت میتواند مشکلات زیادی برای امریالیسم و انحصارات امریالیستی ایجاد نماید . لذا چنانکه بعد از روی کار آمدن کارتر نیز مشاهده میکنیم ، تمامی تلاش حکومت آمریکا متوجه تثبیت قیمت نفت است .

اگر چه به قیمت کند شدن سیاست حقوق بشر بانجامد ، و به حمایت از رژیم دیکتاتور شاه منجر شود .

در کنار تثبیت قیمت نفت ، پائین آوردن قیمت دلار نیز از نظر اقتصادی (البته در کوتاه مدت) به هر وسیله ای بود میتواند کمک موثری به اقتصاد ورشکسته آمریکا بکند . به این ترتیب که این پائین آمدن ، باعث

افزایش صادرات میشود زیرا خریدار خارجی برای خرید یک جنس با همان قیمت سابق، ارزش کمتری را پرداخت مینماید (بعلمت تنزل ارزش دلار) .
از طرف دیگر انحصارات امپریالیستی، نیز ارزش کمتری را به فروشندگان خارجی میپردازند و این در کوتاه مدت میتواند موجب رونق اقتصادی شود.
این مسئله در پرداختهای نفتی که بطور معمول مبلغ زیادی را تشکیل میدهد، بسیار مؤثر است در کنار این اقدامات باز گذاشتن دستبخش خصوصی در کشورهای وابسته میتواند کمک مؤثری برای به جریان انداختن سرمایه های امپریالیستی و گسترش نفوذ آن باشد.

۴ - سیاست حقوق بشر چهره بظاهر

مردمی فراماسونری جدید

شرکت فعال آمریکا در سرکوب خلق ویتنام و شکست آن در این پیکار عوارض سیاسی سنگینی بر جای میگذارد. نارضایتی عمومی در داخل بالا میگیرد، و تظاهرات گسترده بر پا میشود. چهره بظاهر بشر دوستانه او آزاد منشانه آمریکا، که همواره تجاوز خود را به خلقهای تحت ستم با نقاب دفاع از آن می پوشانده یکمرتبه برای مردم آمریکا کشف میگردد.
گرچه خلقهای محروم جهان مدتها بود که چهره کریمه امپریالیسم را در مبارزات مرگ و زندگی خودشان با تمام پوست و گوشت دریافته بودند، ولی مردم آمریکا برای اولین بار بود که ماهیت رژیم خود را بطور نسبی احساس کرده و بدنبال آن تمام اعتمادشان فرو میریخت. آمریکا دیگر حامی درجه اول رژیم های فاسد و ضد مردمی جهان شده بود، و میکوشید تا تحت عنوان دفاع از دموکراسی خلقهای جهان را به بند بکشد، از رژیمهای دیکتاتوری و خودکامه حمایت کند، و تمام قدرت نظامی خود را ضامن اجرائی این سیاست ضد مردمی اش سازد.

فراماسونری جدید با طرح مساله حقوق بشر، و دفاع از آن در سطح جهانی، طرح تازه ای را آغاز میکند. در پناه این سیاست میخواهد چهره ضد مردمی خود را مجدداً "و باشیوه ای نو بپوشاند و ماسک جدیدی بر چهره

خود بزند. در این رابطه تاکید مشخصی روی مسائلی از قبیل آزادی، اخلاق و مذهب دارد. در نتیجه با استخدام این روش نو میکوشد آثار سوء تجاوزهای گذشته را خنثی کند اعتماد از دست رفته مردم آمریکا را به نظام امپریالیستی و یا باصطلاح به رئیس جمهوری بازگرداند و علاوه بر آن چهره کریمه خود را در جهان سوم و مخصوص کشورهای تحت سلطه آن دگرگون سازد. بکوشد که راه جدید، برای دوام استثمار و غارت محرومین جهان مقرر شرافتد، و حاکمیت جهانی امپریالیسم خدشه ناپذیر باقی بماند.

همانطوریکه میدانیم امپریالیسم آمریکا بعد از جنگ جهانی، برای پر کردن جای خالی امپریالیستهای قبل از خودش، سعی داشت حتی الامکان از طریق حمایت از جریانهای ملی وارد صحنه شود، و در این رابطه چهره‌های بشر دوستانه و طرفدار آزادی و استقلال را به خود بگیرد. و در این راه نیز تمامی سعی و کوشش خود را مبذول میداشت بظاهر به جنبشها کمک میکرد، و آنان را در تاروپود حمایتهای خود گرفتار میساخت.

آنگاه در شرایط مناسب ضربه کاری بر جنبشها وارد ساخته و آنها را در جهت منافع خود منحرف میکرد. در جریان مبارزات خلقها و در طول زمان ماهیت این استعمار نو هم بر ملا شد. درگیریهای بعدی آمریکا، و بخصوص حمایتش از رژیم‌های ضد مردمی، بتدریج چهره واقعی و ضد خلقی امپریالیسم آمریکا را، برای خلقهای جهان آشکار ساخت. بطوریکه همانگونه که گفتیم امپریالیسم آمریکا به مثابه دشمن اصلی خلقهای تحت ستم، از طرف آنها پذیرفته گردید، ولی طبیعی بود که ادامه چنین خطی، به نفع امپریالیسم نبوده و نیست. و بایستی هر چه سریعتر تغییرات لازمه در آن به عمل آید.

به ترتیبی که امپریالیسم باز بتواند بدون آنکه چهره واقعی‌اش را بنمایاند به سلطه استثمارگرانه خود بر خلقهای تحت ستم ادامه دهد. لذا میبینیم که مساله حقوق بشر، و یا تاکید روی مسائل اخلاقی و مذهبی، در نهایت چیزی جز یک پوشش تازه، برای توجیه سلطه استثمارگرانه و ضد خلقی انحصارگران امپریالیستی نیست.

ناگفته روشن است که امپریالیسم به‌جوجه موفق نخواهد شد چهره
ضد مردمی خود را با اتخاذ این شیوه‌ها بپوشاند. و اینگونه تاکتیکها تنها
در کوتاه مدت کارآیی و قابلیت استفاده دارد. چنانکه مردم با گذشت زمان
ماهیت حقوق بشر کارتر را بخوبی درک کرده‌اند.
وامپریالیسم آمریکا راه عنوان دشمن اصلی، و بزرگترین سد تکامل
اجتماعی‌شان شناخته‌اند.

۵ - نفی سیاست قطبهای قدرت

براساس این طرح، آمریکا سیاست قبلی خود مبنی بر حمایت از ایجاد
قطبهای قدرت، در مناطق حساس و استراتژیک جهان را کنار میگذارد.
زیرا مشکلات زیادی برای امپریالیسم بوجود آورده است لذا در
صورت لزوم، در مناطقی که ضرورت داشته باشد، دخالت نظامی مستقیم
میکند.

میدانیم جنگ ویتنام هم به لحاظ اقتصادی مخارج سنگینی را بر
آمریکا تحمیل میکرد، و هم از نظر افکار عمومی که مصرا "خواستار پایان
دادن به این تجاوز و جنگ غیر عادلانه بود بر دولت آمریکا فشار می‌آورد.
نیکسون از بدو زمامداریش، برای اینکه بتواند هر چه سریعتر قوای
نظامی خود را از ویتنام خارج کند، از این طرح کیسینجر که شعار ویتنامی
کردن جنگ را مطرح مینمود، حمایت میکرد.

"ویتنامی کردن جنگ، که در حقیقت چیزی جز تنها گذاشتن رژیم
مزدور و دست‌نشانده آمریکا نبود، بعدها بصورت یک نظریه عام و استراتژی
کلی درآمد.

یعنی آمریکا براساس تجربیات حاصل از جنگ ویتنام، تصمیم گرفت
در مناطق حساس و استراتژیک و یا بطور کلی در مناطقی که میخواهد منافعش
را حفظ کند، بطور مستقیم دخالت نکند. و از طریق تقویت و حمایت از
یکی از کشورهای منطقه مورد نظر، و با ایجاد یک قطب قدرت در منطقه،
منافعش را تامین نماید. در نتیجه کشور مورد نظر حافظ منافع امپریالیسم در

منطقه شود. بدین ترتیب هم امنیت منطقه حفظ شده، و با اصطلاح از نفوذ شوروی جلوگیری به عمل آمده، و هم اینکه آمریکا از خطرات و عواقب ناشی از دخالت نظامی مستقیم، در امان مانده است.

بر اساس این طرح کلی در امریکای لاتین "برزیل" و در منطقه خلیج ایران برای انجام این تجاوز مهم انتخاب شدند.

این دو کشور چه بلحاظ وضعیت و موقعیت استراتژیک، و چه از نظر نیروی انسانی و وضعیت اقتصادی آمادگی کافی را داشتند. بخصوص ایران از این نظر در منطقه خلیج فارس منحصر بفرد بود، و در آمد سرشار نفت نیز دست شاه خائن را برای سرکوب انقلابهای منطقه باز میگذاشت. لذا می بینیم که از این به بعد، ایران به صورت ژاندارم منطقه در آمده، و با دخالت مستقیم در جریان ظفار، عملاً "حفاظت از منافع امپریالیزم را در منطقه عهده دار میشود. و جلورشد و بروز هرگونه جرکت آزادیخواهانه و ضد امپریالیستی را میگیرد. و یکی از سرسپردمترین نوکران امپریالیسم در جهان میگردد.

همانطوریکه قبلاً نیز اشاره کردیم، لازمه چنین کاری و برای اینکه یک کشور، در یک منطقه خاص بتواند نقش حماق سرکوب امپریالیزم را بازی کند، در درجه اول تسلیح یک جانبه چنین کشوری است. این مساله را در مورد ایران به خوبی شاهد بودیم و دیدیم که چگونه در مدت زمان کوتاهی ایران چنان با مدرن ترین جنگ افزارها مسلح شد که گویا تا بحال سابقه نداشته که کشوری در زمان صلح، این چنین تا جنگ و دندان مسلح گردد. این قدرت یافتن و تسلیح شدن، اگر چه امر اجرایی اهداف ضد مردمی امپریالیسم را راحت تر میکرد، ولی در عین حال مشکلاتی را نیز بوجود میآورد. بدین ترتیب که شاهد بودیم، چگونه قدرت گرفتن یک جانبه بوروکراسی رژیم در ایران، محدودیت هائی را برای انحصارات امپریالیستی فراهم مینمود. و یا اینکه در مورد قیمت نفت نیز امپریالیزم را با مشکلاتی مواجه میکرد، که طبعاً "بر اساس خط قبلی (یعنی تز قدرتهای منطقه ای) از تحمل آنها گریزی نبود.

در منطقه خلیج فارس از همان آغاز بین ایران و عربستان سعودی برای ایفای چنین نقشی، رقابتی گاه پنهان و گاه آشکار در جریان بوده است که ایران بدلیل امکانات انسانی و فنی و موقعیت استراتژیکی اش توانسته نقش درجه اول را در منطقه برباید.

اما به علت نظام اجتماعی فرسوده، این نوکر استعمار، تکیه بر آن را مشکل میکرد. چرا که این کشور حالت بحرانی و انقلابی داشت و نمیتوانست موضع تشبیت شده‌ای در طولانی مدت اتخاذ کند. و مهمتر آنکه تکیه امپریالیسم بر ایران بر شدت انقلاب در آن دامن میزد، و نابودی آن را نزدیک تر میکرد. در نتیجه طراحان سیاست خارجی آمریکا در جمع بندی های جدید خود بدین نتیجه رسیدند، که طرح قطب های قدرت منطقه ای، با توجه به خطرات و مشکلاتی که در بردارد، قابل تکیه نیست، و نیابستی از چنین قدرت هایی بطور فعال دفاع نموده و با اینکه مجدداً در صدد ایجاد چنین قدرت هایی باشند.

لذا میبینیم از بدو روی کار آمدن کارتر، دیگر آمریکا مثل گذشته تمایلی به تسلیح یک جانبه ایران ندارد. و با اینکه نمی خواهد تمامی مسائل منطقه را از طریق ایران حل و فصل نماید.

۶- پذیرش موجودیت فلسطین،

بعنوان توطئه ای علیه انقلاب فلسطین

جلوگیری از توسعه طلبی اسرائیل و پذیرش موجودیت فلسطین و حمایت از تاسیس یک کشور فلسطینی در کرانه باختری رود اردن، در کادر قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت مبنی بر پذیرش موجودیت اسرائیل.

مساله فلسطین و موضع آمریکا در قبال آن نیاز به بحث خاص و ویژه خود دارد. ولی بطور کلی موضع آمریکا فارغ از جناح بندی های درونی آن، مخصوصاً "بعد از شکست ویتنام بیشتر در جهت خاتمه دادن و پایان دادن به مساله، و از بین بردن این کانون بحران و تشنج در چهارچوب منافع اسرائیل بوده است. همانطوریکه شاهد بودیم کیسینجر سعی داشت با اجرای

سیاست گام به گام ، چنین مشکلی را از پیش پای خودش بردارد .
 طراحان سیاست جدید آمریکا نیز ، چنین خطی را بطور فعال دنبال
 میکنند ، بدین ترتیب که آنها بخواهی در یافتن آن ، که دیگر به سادگی
 نمیتوان از کنار مساله فلسطین گذشت ، و موجودیت فلسطین را نادیده
 انگاشت . بلکه مساله این است که چگونه میتوان سازمان آزادیبخش را
 در انزوای سیاسی قرار داد ، و با اجرای طرح های اصلاح طلبانه ، دیگر جایی
 برای طرح های انقلابی و بنیادی باقی نگذاشت .
 براین اساس طرح جدید آمریکا ، دیگر نه به مفهوم حمایت از آرمان
 خلق فلسطین ، بلکه فی الواقع به مثابه توطئه ایست بر علیه انقلاب فلسطین ،
 و جلوگیری از رشد و توسعه آن .

(گردآوری از مجاهد شماره ۳ و ۴ و ۵)



- ضمن هشدار در مورد توطئه ها و دسیسه های امپریالیزم آمریکا و انحراف
 این حرکت مقدس ، معتقدیم که برای پاسداری این خروش خلق میبایستی
 اقدامات زیر انجام شود :
- ۱ - افشاء و لغو کلیه قرار دادهای ایران و آمریکا بویژه قرار دادهای
 نظامی و نفتی .
 - ۲ - افشاء کلیه مامورین ، شبکه ها ، روابط سازمان سیا در ایران .
 - ۳ - مصادره کردن کلیه سرمایه های مختلف امپریالیستها در ایران .
 - ۴ - قطع کامل روابط ایران و آمریکا تا تحویل شاه خائن به ایران .
 - ۵ - قطع کامل وابستگیهای اقتصادی ، سیاسی ، نظامی و فرهنگی
 با آمریکا .

تکیر از
انجمن دانشجویان مسلمان (آمریکا)

مهر ماه ۱۳۵۹

نشانی

M. S. S. (U.S.A.)
P.O. BOX 5475
LONG BEACH, CA. 90805

و بالاخره پیامان و روی اصلی سخنان با خلق قهرمان ایران است. خلقی که افتخار ایثار دهها هزار شهید را برای سرنگونی شاه، سنگ زنجیری امریکا حمل کرده است و با حرکت انقلابی و شورانگیز خود آزادی و رهایی را نه تنها برای ایران که برای تمام خلقها انتظار میکند. خلقی که همانگونه که روزی خلق قهرمان ویتنام چشم امید همه مستضعفین را بخود دوخته بود امروز به گانوی توجیه همه مبارزین منطقه تبدیل شده است پیام ما در این رابطه تکرار همان پیام امام است که گفت: " نهضت خودتان را حفظ کنید، ننشینید دیگران برای شما کار بکنند."



مجموعه مقالاتی از :

تنظیم و چاپ : انجمن دانشجویان مسلمان دانشگاه کار